

اثار انجمن ادبی ایران

قسمتی از مسافرت خود

نه تنها برای خواهش دوستان بلکه شخصاً هم مصمم بودم که شرح مسافرت خود را نوشته بیاورم. برای آقایان بفرستم اما چیزیکه مرا مردد ساخته رعایت آن قسمت از تقاضای ایشان است که خواسته بودند تلفیق کلمات و عبارات و اسلوب انشاء را بطرز ادبیات اروپائی و بسبکی که بعضی مترسلین این عصر اقتباس کرده اند تحریر کنم. مدتها در این اندیشه بودم که مزیت و رجحان این سبک را از چه حیث در نظر گرفته اند نتوانستم حدس زدم و حس میکنم این تقلید چندان خوب نشود کسانی هم که درین سبک قلم فرسائی کرده اند جز معبودی که در هر زبان متبحر بوده اند باقی خوب از عهده بر نیامده اند و غالباً آنچه نوشته اند بترجمه زبان خارجی بیشتر شباهت دارد تا بزبان فارسی بنده هم چون بادیات بیکانه آشنا نیستم نمیتوانم در مقام مباحثه و تحقیق درین موضوع برایم پس بهتر اینست که برای احتراز از اطلاع و اطناپ ازین مبحث اجتناب و خودمانی بشرح حال پردازم چه عقول و طبایع مختلف (گروهی از گروهی این پسندند) چنانکه نزد بعضی از ادبای اروپائی هم منشاء مترسلین و ادبای ایران مطبوع و مطلوب است.

صبح دو ساعت قبل از ظهر با اتومبیل از شهر حرکت کردم هوا خیلی خوب و مصفا و بازهت بود سرما حدی نداشت و لطافت مطبوعی داشت آفتاب هم با اینکه از حسیض تابش میکند و برج جدی است باز رفهای چندروز قبل را بکلی گذاخته فقط در گودالهای دشت و هاپون و دره های کوه و ماهور اندکی دیده میشود چیزی که از آثار زمستان مشهود است همان ترکتازی لشکردی است که نباتات و اشجار را بی برک و بار نموده قریب بظهر بکرج رسیدم خیلی مناسفم که باید از اینجا بگذرم و نمیتوانم بار دیگر بتاشای این ناحیه که از هزار سال قبل نامش ضبط تواریخ است بردازم و خرابی فعلی آنرا نسبت بچند سال قبل بسنجم یکساعتی اینجا توقف کرده ناهار خورده روانه شدم.

راستی يك چیز بهم همیشه نظر متفکران داشته که بموقعیت و مزایای طبیعی این محل کمالی از علم السلطهت برای بنای شهر مناسبتر و بهتر از طهران است نظر پیشینیان چه بوده که طهران را باینجا مزیت و رجحان داده اند باری من درین افکار و خیالات پریشان و حالات کوناگون مستغرق و گاهی بتاشای صحرا مشغول خورشید هم در کار افول و از حرارت خود پناسته از جهت شمال غربی هم نسیم سردی برخاسته و برودت بخود نمائی پرداخته برزگران هم که بواسطه هوای مساعد روز در صحرا

مشغول کشاورزی بودند کم کم دست از کار کشیده بطرف کاشانه و ما وای خود رهسپار میشدند مکاریان هم هر يك عده زیادی چاربا جلو انداخته بصورت پریشانی که همان عین نظم و ترتیب جمعیت آنهاست در جاده آمد و رفت میکنند قطارشان هم از دو جاده در ذهاب و ایاب هستند شفر هم سر کرم راندن اتومبیل است که زود تر خود را بجائی برساند اتومبیلهای پستی و غیره هم در معبر خیلی دیده میشود ولی غالباً حرکت اتومبیل باید تابع چاربايان بارکش باشد و از رفتار بماند و اقملاً هنوز مسافرت با اتومبیل در ایران از هر جهت زود است و این يك بلای بدی شده است بواسطه نبودن راه و نداشتن کارخانه همه روزه اتومبیلها شکسته و از استفاده می افتد باز ارباب مکنت خریداری میکنند و مبالغی ثروت ایران در بهای آن ^{شکای علم الرجال و مطالعات فرنگی} بخارج می رود بعلاوه شاید همان کشتاری که تراموای شهری ^{تا حال معلوم میماند} را مردم طهران کرده اتومبیل هم همان کار را کرده باشد قطعاً اگر احصائیه مرتبی داشتیم معلوم میشد که تلفات آن مؤسسه که برای راحت عموم است و این تقلیه خصوصي که اسباب تجمل است کتر از مرض وبا و طاعون نبوده بدبخانه غالباً هم در عرض راه باید بقوای مسافرین اتومبیل رفتار بیاید .

بنده منکر این مؤسسات و مخالف تسهیلات وسایل نقلیه نیستم همه اینها لازم است ولی باید لوازم آنها هم از داشتن کارخانه

و توسع و تسطیح معابر و تعیین حدود و حقوق و سایر اصول انتظام طرق و شوارع تهیه و مجری شود . بهر صورت از محاذی کردن گذشته به یکی امام نزدیک میشوم آفتاب هم مقارن غروب و از اشعه خود افق را خونین و قطعات ابر را بالوان مختلفه رنگین کرده و منظره زیبایی نشان میداد درین حال در کنار جاده پیر مرد خارکشی را دیدم که با دختر خرد سال خویش که روز را بجمع آوری بوته های خار مشغول بود تکیه به پشته خارش داده و پاها را دراز کرده که رفع خستگی کرده و نفس تازه نماید پیر ناتوان با یک حال و ارسته و دل پیراسته و خاطری مجموع و قلبی فارغ از دنیا و مافیها و من قیها با طفل شیرین خود سر گرم صحبت بود و از دیدار اولادت میبرد آه که چرخ فرتوت بازها رشک برد و اتومبیلی که مسافریش خارجه بودند با کمال سرعت از جلو آنها عبور کرده پدز و فرزند متوجه این بارکش خود رو گردیده هنوز چند قدمی از آنها نگذشته بود که مصادف با یکدسته دواب و حیوانات بارکش شده برای احتراز از مانع بقهقرا حرکت کرد که راه را منحرف و خط سیر خود را ادامه دهد درین رفتار قهقرائی پیر مرد خارکش که عقب اتومبیل واقع شده بود دوچار خاطره گردید و قادر بجمع آوری خود نبود نه صدای ضعیف او و نه فریاد استغاثه دخترک بینوا عمل اعتنا واصغای شفر واقع شد . پیر سالخورده را بنزیر گرفت نصف

بدنش را درهم شکست چنانکه داد از نهاد پیر بچرخ ابر رسید و ناله
جان کداز دختر که آه بی پدر و بی صاحب شدم بلند شد -
پدر گفت ای جان فرزند که به وزاری مکن که اگر صاحب داشتیم
این روز سباه را نداشتیم طفلک بیچاره خاک بیابان را بسر میریخت
و میگفت این چه بلای ناکهان و این چه عفریت جان ستانی بود
که مرا بی پدر و در بدر ساخت قطعا درین شب زمستان با این
بدر ناتوان طعمه درندگان صحرا خواهم شد پیر خسته بانیم جانی
که داشت دختر را تسلی میداد و میگفت فرزند در بند من مباش
و اندوه من مخور که ز حمت چند دقیقه جان دادن و خلاصی
از مشقت خار کردن شایسته شکر گذاری است نه تریه و زاری
(مرگ من هرچه زود دیرستی) این پیش آمد سبب راحت
ابدی من است من مرگ ترا با کمال شکر و طاعت استغفار میکنم و سعادت
و اقبال خود میدانم غمگین مباش ^{نگران من} بر تو فقط برای
امشب است که از محل دور مانده ام و میترسم درین سرما و
این صحرا تاف شوی . دختر جان از زندگی من ساعتی چند
بیشتر باقی نمانده اگر میخواهی این انقاس معذوده را با خاطر
آسوده و رضایت از تو بیابان آورم تا هوا روشن است خود را
یکی از این دهکده های نزدیک برسان و بناهی بدست بیاور و صبح
برای دفن من از اهل اینجا استمداد نموده مرا بخاک بسپار اگر
شبانہ کور من شکر درندگان شد که بر تو و دیگران حرجی نیست

و زحمتی تحمیل نمی شود این سخنان را پدر مجروح با يك مهر و شفقت پدرانه بفرزند خود بیان و با چشمی اشکبار بوسه از صورت دختر برداشته گفت ترا بخدا میسپارم این تودیع و نوازش مشفقانه پدر چنان خاطر رقیق و قلب نازک طفل را کداخت که خون از دیدگانش روان ساخت و عنان صبر و اختیار از کفش رهاشد با يك ناله حزین و آه سوزناک خود را بروی جثه پدر انداخت که تمام روندگان و کاروانیان از این مناظره و منظره رقت خیز بی طاقت شده اطراف پدر و دختر جمع شدند اما چه کردند هیچ! هر کدام حرفی میزدند یکی از صاحب اتومبیل میپرسید دیگری دست تاسف بهم سائیده میگفت بیچاره کارش تمام شده یکی بنوازش دختر میگفت عمر با خداست یکی دنبال اتومبیل میدوید و فریاد میکشید دیگری میگفت بابا! (آنچه البته بجائی نرسد فریاد است) کجا میروی و چرا میدوی این غوغا دو نفر سیاست پیشه هم این قضیه را موضوع صحبت خود قرار داده گرم مباحثه شده یکی بنای فلسفه بافی گذارده بود دیگری عقاید او را انتقاد و بگمته پرستی منسوبش میکرد و از تمدن و سیاست لاف میزد و جنجالی راه انداخته بود که همه جمعیت از رحمت و شفقت بحال پیر منصرف و متوجه این دو نفر گردیده بودند صحبت های سیاست پیشکان و فلسفه بافان هر که غالباً در تحت يك قواعد منطقی و موازین علمی نیست همیشه میخواهند بدون اقامه برهان و دلیل خصم را قانع و ذلیل

سازند هر چه میخواهند می بافند و هیچ برهانی هم قانع نمی
 شوند و آنچه هم میگویند مایه کدورت قلب و خستگی دماغ
 و تزلزل خاطر و سر کشتگی است بالاخره جنجال و جدال
 آقایان طول کشید من هم با یکنفری که صاحب مخصوص
 بود در کناری ایستاده و در فکر چاره برای حال این
 بدر و دختر بودیم جلو رفته گفتیم آقایان اگر شما برای
 ترتیب راحت این بینوایان جمع شده اید این جدال و خرافات
 بی سروته بحال آنها نمی آید شما هم از کار و عزیمت خود
 باز میانید اگر چیزی بنظرتان میرسد و کاری میکنید بسم الله
 اگر تماشایی هستید تماشا بس است دنبال کار خودتان بروید
 و این بیچارگان را راحت بگذارید بعضی چند قرآنی بخترک
 داده و بعضی هم چیزی نداده عقب کار خود رفتند آن دو
 نفر هم بکناری رفته سرگرم جدال و تماشای احوال شدند
 یکی از مکاریان که مالهای خود را بار فروش فرستاده و خودش
 آنجا ایستاده بود نزدیک آمد و گفت هر گونه کاری رجوع کنید
 برای اسایش این مرد پیر و طفل صغیر من با کمال میل و رغبت
 حاضرم با شما کمک نمایم من او را تحسین کرده پرسیدم نزدیکتر
 جایی که حکیم و دوا باشد کجاست و بچه وسیله ممکن است
 اینها را با نجا فرستاد گفت اما طیب و دوا اگر پیدا شود در
 کرج است و برای بردن این مرد هم جز اینکه او را

بدوش خود بگیرم فعلا وسیله نیست و تا کرج هم راه خیلی است از بیان او کار بنظر مشکل آمد و هوا هم سرد شده بود. صبح شدم که پیر مرد و دخترش را با اتومبیل خود بکرج بفرستم و آنجا اتش افروخته و از زحمت سرما محفوظ مانم تا اتومبیل بر کرد درین حیص و بیص اتومبیلی از طرف قزوین با یک نفر مسافر رسید توقف کرد که پسنداین اجتماع برای لسیت و قضا یا چیست شرح حادثه را گفته خواهش کردیم که مبلغی بیشتر بگیرد و این پیر مرد با دخترش را بکرج برساند شفر مرد باانصافی بود سختی نکرده قبول کرد مسافر هم فتوت کرده خودش بهلوی شفر جا گرفت پدر و فرزند را در اطاق اتومبیل نشانید ضمناً از مسافر در خواستیم که در کرج ترتیب جا و طیب و دوا برای معالجه پیر مرد بدهد و بوسایل ممکنه شرح قضیه را در شهر بمقامات لازمه اطلاع بدهد بلکه اقدامی درینکار بشود که چیزی بمرد مجروح و دخترش برسد.

انها بطرف کرج رفتند. ان مرد با عاطفه و جواهرد مکاری هم خدا حافظی کرده سمعت کرد ان روانه شدند. سیاست پیشکان فلسفه باف هم سوار شده براد افتادند. من هم بطرف مقصد رهسپار شدم بینک امام رسیدم دیدم ساعت هشت است و هوا تیره و ظلمانی است و گذشتن از انجا مخالف حزم و احتیاط پیاده شده بطوریکه که همه مشربها نخانه است رفته اطاقی که با کلیم بهیار کهنه

مفروش و درو دیوار ان چرکین و کثیف و هوائی مرطوب داشت
 کفتم صحن انرا قدری تمیز کرده اتش افروخته اسباب راحت
 شب را مهیا کردند مشغول مطالعه جنگی که همراه داشتم شده
 ولی بواسطه حادثه روز و مشاهده ان وقایع جان سوز طوری حال
 بریشان و ملول بود که بهیچ چیز جمعیت خاطر فراهم نمی
 شد هنوز غذا نخورده بودم که در فضای مهیاخانه صدای
 رقصی سیاست پیشه بکوشم خورد از درچه نگریم دیدم
 خودشان هستند با اینکه همیشه از امیزش با سیاست چپ ها
 اجتناب دارم بیرون رفته دعوتشان کردم که قدری صحبت داشته
 بلکه رفع خستگی و ملالت بشود آمدند نشستند اما هنوز قرار
 نگرفته و یک فنجان چای نوشیده باز آغاز سیاست بافی و فلسفه
 کوئی را گذاشتند گاهی بحال رنجبر وقت میکردند زمانی از
 مشقت برزگران و صنعتگران سخن گفتند از حزب و فرقه و صنعت
 و حرفه بحث ها می داشتند پرسیدم شما داخل کدام دسته
 از احزاب هستید یکی گفت من سی سالیت اسلامیت کفتم یعنی
 سی سال است در اسلام هستی گفت نه مگر تو نمیدانی این اسم فرقه ایست
 دیگری هم یک چنین اسمی گفت که قابل تغییر و تفسیر نبود
 چون خیلی خسته بودم مصمم خواب شدم آنها هم رفتند مستاجر
 مهیاخانه صورت حسابش را آورد پرسیدم اینها کیستند و سابقه
 حالشان چیست گفت ان تو مندا اخوند زاده ظالم آباد وان دیگر

که باریک اندام است پا کار اشکاه بود از وقتی که مشروطه شد اینها داخل دوائر دولتی گردیدند بدسته بندی و حزب سازی و فرقه بازی مشغول شدند گاهی بنام حمایت رنجبر گاهی بعنوان خدمت ملت و رعایت کارگر همچنین باسماء مختلفه دیگر آتشی در بلوک افروختند که تمام رعیت بخاک سیاه نشستند و هستی همه بباد فنا رفت و اینها که نان بومیه نداشتند صاحب مکت و ثروت و مال و حشر و اسب و اشتر و درشکه و قصر و عمارت عالی شده اند اما بیشتر رعیت در نتیجه این اجتماعات و دسته بندیها از کار افتاده در شب نشینی ها و مجامع مبتلای بشرب عرق و تریاک گردیده اشرار هم خود سری و سرقت را باسر آزادی و حریت پیشه علنی خود ساخته و خود را باین دسته و آن دسته و آن فرقه و این فرقه بسته جلو هیچکس را نمی شود گرفت در رفع محصول هر رعیتی که دوخروار غله داشته باشد چهار مقابل به بیله ور و عطار از بابت قیمت تریاک و توتون و قند و چای مقروض و بده کار است با دست تپی و فلاکت بخاک میرود زن و اطفاش برهنه و عریان مانده از کرسنگی و امراض مختلفه هلاک میشوند و همین سیاست بافان که موجب این خرابی ها شده اند این بدبختی ها را دست آویز حرص و طمع خود ساخته بدیکران که لقمه نانی در سفره شان باقی مانده حمله کرده استفاده مینمایند

حالا هر بخيال وکالت افاده و زمينه سازي مشغول هستند و براي پاکار زمينه حاضر است و قطعاً اکثریت را میبرد .
 ازین بیانات برتائرات و تالما تم افزود حساب مهمانخانه را پرداخته در بستر خوابیدم صبح زود برخاسته بسمت مقصد روانه شدم بعد از چند روزی که بطهران مراجعت میکردم در کرج از حال پیر مرد خارکش پرسیدم گفتد طوری صدمه خورده بود که علاج پذیر نبود و فوت کرد از حال دختر هر چه جویا شدم کسی خبری نداد .

معلوم من نکشت که آن طفل بینوا بعد از پدر چه دید از ازنج و ابتلا در روی نعلش باب خود از غم سپرد جان یا پایمال چرخ ستمگر شد از جفا تقدیم انجمن ادبی طهران (غلام حسین مفتون)

فهرست ارمغان

دوره سال چهارم مشتمل بر شصت و شش صفحه
 رتال جامع علوم انسانی

نکارنده	صفحه
از کتاب سرگذشت اردشیر	۱
موسیومامه مستشرق فرانسوی	۱۴
دکتر حیسنقلی خان	۲۶
.....	۳۳
ترجمه از مجله الهلال - وحید	۳۷